

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - پنجم نومبر ۲۰۱۳

دوستداران شعر حافظ کار و فال و نکات دیگر

شاعر و نویسنده بزرگوار و عالیجاه، جناب تیموری صاحب ضمن مقاله مؤرخ ۳۰ اکتوبر خود زیر عنوان "قابل توجه دوستداران شعر حافظ"، نظر علاقه مندان و علاقه گیران شعر حافظ را در قسمت یک کلمه متنازع فیها، در بیت:

آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعه فال (کار) به نام من دیوانه زدند

خواسته اند. خواسته اند بدانند که کلمه مورد مناقشه در نسخ مختلف دیوان حافظ چه نوشته شده است، "کار" یا "فال"؟؟؟

درین چند روز دوستان طی نوشته های خود، بدون اینکه خود در زمینه شخصاً ابراز نظر بکنند، آن کلمه را نظر به دواوین دستداشته خود نقل کرده اند. البته دوست ارجمندم، جناب الحاج ابراهیم جان حبیب زی نظر خود را هم در زمینه اظهار کرده و رأی خود را به "کار" داده اند.

تیموری صاحب گرامی اتفاقاً بر یک نکته یکی از جنجالیترین و "دست لوت شده" ترین (۱) غزلهای حافظ انگشت مانده اند. گرچه من شخصاً با جهانبینی عرفانی و ازین قبیل دیدگاهها سر سازگاری ندارم و آن را با دید علمی و مبتنی بر علوم طبیعی، در تضاد میبینم، مگر بر نفس اشعار حافظ و مولوی و عرفای عالیشان دیگر، بحیث گوشه ای از گنجینه ادبی زبان دری، ارج میگذارم.

گفتم که این غزل از جمله "دست لوت شده ترین" غزلهای حافظ است. این بدین معناست که در ابیات مختلف این غزل دستکاریهای فراوان رخ داده است، که "فال" یا "کار" فقط یکی از این دست وارشوریهای مصححان و ناشران خداناترس است.

از جمله چندین جلد دیوان حافظ که با قطعها و صحافت‌های مختلف در دسترس قرار دارند، دو چاپ عمده ذیل را مد نظر گرفته و غزل مورد مناقشه حافظ را از روی آنها بررسی میکنم:

۱- این غزل در "دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی"، قطع بزرگ، چاپ سازمان انتشارات جاویدان، طبع چاپخانه آسمان، چاپ اول، زمستان ۱۳۶۲، با مقدمه "علی دشتی" (۲)، چنین آمده است:

دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند	گِـلِ آدَم بـسـر شـتـنـد و بـه پـیـمانـه زـدنـد
ساکنان حَرَمِ سِرِّ و عفاف ملکوت	با من راهنشـیـن بادۀ مستانه زدند
شکر ایزد که میان من و او صلح افتاد	حوریان رقص کنان ساغر شکرانه زدند
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر پنه	چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
آسمان بار امانت نتوانست کشید	قـرعه فـال بـه نام مـن دیوانـه زدند
ما به صد خرمن پندار ز خود چون نرویم	چـون ره آدَم خاکی بـه یـکی دانـه زدند
آتش آن نیست که بر خنده او گرید شمع	آتش آنست که در خرمن پروانه زدند

کس چو حافظ نکشید از رخ اندیشه نقاب

تا سر زلف عروسان سخن شانه زدند

سلسله مراتب ابیات غزل درین دیوان با دواوینی که از روی نسخه قزوینی - قاسم غنی طبع گردیده اند، کاملاً متفاوت است. تعداد ابیات همین غزل درین دیوان هشت است، در حالی که در دیوانهای کتگوری دوم، فقط هفت بیت "ما بصد خرمن پندار ز خود چون نرویم چون ره آدم خاکی به یکی دانه زدند" که درین نسخه درج شده است، در بسا دیوانهای دیگر سراغ نمیگردد، لااقل در نسخ مبتنی بر تصحیح قزوینی و قاسم غنی.

دوست ارجمندم آقای ش. حمید صفحه مربوط این غزل را از روی نسخه دستداشته خود - نسخه ای منحصر به فرد که از طرف کمیسیون ملی یونسکو در ایران چاپ شده است - عکاسی کرده در دسترس علاقه مندان گذاشته اند، که قابل تقدیر است. درین نسخه هم همان بیت بالا موجود است. البته بین این نسخه و نسخه انتشارات جاویدان، متن ابیات در چند جای فرق دارد.

۲ - در نسخه‌ای که به اساس نسخه تصحیح شده علامه محمد عبدالوهاب قزوینی و داکتر قاسم غنی نشر شده اند و تعداد آنها کم هم نیست، با تعجب میبینیم که حتی در بین نسخ مختلف عین تصحیح هم تفاوت‌هایی دیده میشود. و عجیبتر اینکه مطابق نوشته ارجمند پیکار (بنووال) در

صفحهٔ دوم نومبر پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان"، در دیوان حافظ از روی نسخهٔ خطی علامه محمد قزوینی و داکتر قاسم غنی (چاپ اول سال ۱۳۶۲، انتشارات بامداد) کلمهٔ متنازع فیها "فال" آمده است، در حالی که دیگر نسخ مطابق عین تصحیح، که ناشران مختلف آن را بیرون داده اند، آن کلمه "کار" آمده است. غزل را مطابق به یکی ازین نسخ دستداشته و مطابق به کتاب "حافظنامه"، اثر بهاء الدین خرّمشاهی (چاپ چاپخانهٔ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چارم، ۱۳۷۱) این طور مییابیم:

دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند	گل آدم بسرشتند و به پیمانہ زدند
ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت	با من راهنشیں بادہ مستانہ زدند
آسمان بار امانت نتوانست کشید	قرعہ کار به نام من دیوانہ زدند
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه	چون ندیدند حقیقت ره افسانہ زدند
شکر ایزد که میان من و او صلح افتاد	صوفیان رقص کنان ساغر شکرانہ زدند
آتش آن نیست که از شعلہ او خندد شمع	آتش آنست که در خرمن پروانہ زدند

کس چو حافظ نکشاد از رخ اندیشه نقاب

تا سر زلف سخن را به قلم شانہ زدند

در گفتار ناشر چاپ انتشارات جاویدان (کتگوری اول) آمده است، که تا سال ۱۳۶۲ سه صد چاپ مختلف از دیوان حافظ در ایران صورت گرفته است، که اگر آن را به همان منوال حساب کنیم، تا به امروز این تعداد به چار صد خواهد رسید. اگر کسی حوصله داشته باشد و هر چار صد چاپ را باهم مقایسه کند، تعداد تفاوتها تا ما شاء الله خواهد رسید. من مگر این تفاوتها را در یک غزل - همان غزل مورد نزاع - در بین دو کتگوری از دیوانهای حافظ بررسی میکنم. تفاوتهای ذیل در بین این دو کتگوری به مشاهده میرسد:

- تعداد ابیات در کتگوری اول، هشت است و در کتگوری دوم، هفت.

- تواتر و ترتیب ابیات در هر دو کتگوری متفاوت است.

- در مصراع اول بیت دوم کتگوری اول کلمه "سیر" آمده است، ولی در همان بیت کتگوری دوم، "ستر".

اگر این کلمه را با "عفاف" درین مصراع که بصورت عطفی باهم پیوند خورده اند، مد نظر بگیریم، "ستر" را با "عفاف" (پاکدامنی) در تجانس مییابیم، در حالی که "سیر" و "عفاف" باهم غیر متجانس به نظر میخورند.

- در مصراع دوم بیت متنازع فیہ در کتگوری اول "فال" آورده شده است و در کتگوری دوم "کار". اگر نظر شخص خود را در زمینهٔ این کلمه اظهار کنم؟:

چنان که دوست ارجمندم ابراهیم جان حبیب زی هم اجمالاً گفته اند، اگر مصراع اول این بیت؛ یعنی "آسمان بار امانت نتوانست کشید" را بحیث "مبتدا" قبول کنیم، که در آن "کشیدن بار امانت" به حیث یک "عمل" و "فعل" آمده است، در مصراع دوم، یعنی در مصراع "قرعه ... به نام من دیوانه زدند" که "خبر" است، باید "کار" گنجانیده شود!!! زیرا "عمل و فعل" در "مبتدا" ایجاب "کار" را در "خبر" میکند. اما اگر مصراع دوم؛ یعنی "قرعه ... به نام من دیوانه زدند" را مستقل از مصراع اول مد نظر بگیریم، کلمه مورد نظر "فال" خواهد بود، چون "قرعه زدن" و "فال" باهم ارتباط منطقی قائم میکنند و اگر با این دید "کار" را در آن تعبیه کنیم، منطقاً با "قرعه" و "قرعه زدن" بیگانه خواهد شد.

طوری که برداشت من است، در نسخ دیوان حافظ که در افغانستان از قدیم دست بدست میگشته و اکثر آنها مطابق به چاپ سنگی و در کاغذ زرد بدل در هندوستان طبع گردیده اند، این کلمه "فال" است. در حالی که در نسخ شایع ایران آن را "کار" پذیرفته اند. و اگر همینطور غزل را تا آخر از نظر بگذرانیم، لاقلاً در دو بیت دیگر هم ترکیب کلمات متفاوت آمده است.

– یک بیت را در کتگوری اول این طور میخوانیم:

شکر ایزد که میان من و او صلح افتاد

حوریان رقص کنان باده شکرانه زدند

مگر عین بیت را در کتگوری دوم این طور ثبت کرده اند:

شکر ایزد که میان من و او صلح افتاد

صوفیان رقص کنان باده شکرانه زدند

و در نسخه یونسکو، نه "حوریان" و نه "صوفیان"، بلکه "قدسیان" آمده است.

با مد نظر گرفتن تمام داستانی که حافظ در "مبتدا" بیان میکند و از ملائک و ملکوت حدیث میراند، منطقی آن است که در "خبر"، "حوریان" یا "قدسیان" را بپذیریم، تا "صوفیان" را که اهل زمین اند و با ملکوت اعلی بیگانه!!!

– بیٹی که در وصف آتش است، در کتگوری اول این طور آمده است:

آتش آن نیست که بر خنده او گرید شمع

آتش آنست که در خرمن پروانه زدند

و در کتگوری دوم طور آتی:

آتش آن نیست که از شعله او خندد شمع

آتش آنست که در خرمن پروانه زدند

"گریه شمع" به نظر من منطقی تر میرسد، تا "خنده شمع"، چون "شعله شمع" به "خنده" و "اشک شمع" به "گریه" تشبیه شده میتواند؛ و ماجرا هم بر سر "غم و ماتم شمع" و "بربادی پروانه" ("بربادی که آتش در خرمن پروانه بار می آورد) است، نه "خنده و خوشی" شمع، که با "بربادی خرمن پروانه" تجانس ندارد.

– و مقطع همین غزل را در کتگوری اول این طور آورده اند:

کس چو حافظ نکشید از رُخ اندیشه نقاب

تا سر زلف عروسان سخن شانه زدند

و در کتگوری قزوینی – قاسم غنی، طور آتی آمده است:

کس چو حافظ نکشود از رُخ اندیشه نقاب

تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند

"کشیدن نقاب از رُخ اندیشه"؛ یعنی "برگرفتن نقاب از ..."، منطقی تر به نظر میرسد، تا "کشودن یا کشادن نقاب ...". و "شانه زدن زلف عروسان سخن" مرتبه سخن را متعالی میسازد و احسن به نظر میرسد، نسبت به این که کسی "زلف سخن" را شانه بزند، آن هم با "قلم"، که با "شانه" هرگز تجانس ندارد.

و حتی در ورشن آخرین هم در بعض نُسخ در عوض "نکشود" کلمه "نکشاد" و یا "نگشاد" آورده شده است.

وقتی در یک غزل حافظ اینقدر جنجال و عدم تجانس لفظ موجود است، سراسر دیوان را خود میتوان قیاس کرد. البته باید دیوان غزلیات حافظ را غزل به غزل و بیت به بیت و مصراع به مصراع و حتی کلمه به کلمه و حرف به حرف در چاپهای مختلف باهم مقایسه کرد، تا تفاوتها نمایان گردند.

عجالتاً لااقل یک بیت دیگر حافظ هم به یادمانده است که در نسخه های مختلف، به دو شکل ذیل آمده است:

یکی:

آبرو میرود ای ابر خطاشوی بیار

که به دیوان عمل نامه سیاه آمده ایم

و دیگر:

آبرو میرود ای ابر خطاپوش بیار که به دیوان عمل نامه سیاه آمده ایم

صرف نظر ازین که نسخه های مختلف، ابیات را چه گونه می آرند، خود خواننده فهمیم هم باید عقل خود را بجنگاند و ارتباط منطقی کلمات را در ذهن خود بگنجاند. از نگاه من مثلاً وقتی به نسبت عملنامه سیاه، از رفتن آبرو سخن در میان است، انسان تمنائی را در سر میپروراند، که از بهر مثال ابری باشد، تا خطا را بشوید، نه اینکه خطا را بیوشد. ارزش ابر درینست که باران بیارد و باران بیارد، نه اینکه چیزی را بیوشاند. پس "ابر" و "باریدن" ارتباط منطقی باهم دارند، تا "ابر" و "پوشیدن"!!! خصوصاً که در مصراع اول خواجه خود صریحاً از "ابر" و "باریدن" (در فعل امر "بیار") سخن به میان آورده است.

البته این تفاوتها نه تنها دامنگیر حافظ است، بلکه دامن بسا بزرگان دگر را نیز رهاکردنی نیست! مگر چرا اینطور است و چرا اینقدر عدم تجانس در عین ابیات وجود دارد؟؟؟ اولین نکته ای که بدان برمیخوریم، "یکدست نبودن" دیوانهای بسا شعرای متقدم است. این به چه معناست؟؟؟؟ این بدین معناست که چون در قدیم تکثیر و استنساخ جمعی و صنعتی وجود نداشته است، باید هر کتاب و دیوان را بصورت علیحده و جداگانه، از روی یک مأخذ حرف به حرف و کلمه به کلمه مینوشتند. این کار را استنساخ یا نسخه گیری و نسخه برداری مینامیدند. و چون هر نسخه گیر و نسخه بردار و مستنسخ، ذوق و سلیقه و دقت و انصاف و احساس مسؤلیت و قدرت فهم و صلاحیت و تسلط و حتی آرامش روانی متفاوتی میداشت، نتیجه این میشد، که نسخ مختلف عین کتاب، از هم متفاوت میبود و همین طور متفاوت به ما میرسید، که رسیده است. از همین سبب اعتبار متن نسخه قدیمی یک کتاب را به اعتبار ثقه بودن نسخه بردار و مستنسخ آن باید ارزیابی کرد.

حالا در زمانه ما که از خیرات سر علم و فن فرنگی، همه چیز صنعتی گشته و کتله ئی تولید میگردد، امکان یکدست نبودن از عین چاپ هم مرفوع گردیده است. و وضع رو به بهبود و بهتر گشتن است، چون با تکامل ابزار کار فکر انسان هم تکامل میکند و تکامل فکر انسان به نوبه خود تکامل و بهتر گشتن ابزار کار را بار می آورد. و ازین نکته که بگذریم:

بنا بر تمهید بالا بسا اشعار قدمای معظم دیگر خود را نیز یکدست نمیبابیم. از همینرو وقتی کسی کمر همت به چاپ کدام کتاب قدیمی میندود، باید نسخه های متفاوت از عین کتاب را از نظر بگذراند. البته قوت قضاوت و اهلیت و صلاحیت شخص مهتم در زمینه نیز بیحد مهم است. با

آن هم در اکثر موارد، مهتم یا مصحح داند و گور و گردنش و باصطلاح شیرین کابلی، دینگ دینگک آخرتش.

توضیحات:

۱ - "دست لوت" (بدون اضافه و به واو مجهول) - بهتر است بشکل "دستلوت" نوشته شود - که از نگاه دستوری حکم "صفت مفعولی" را دارد، اصطلاح عامیانه کابلی ست و به چوچه پرنده و یا چوچه حیوانی اطلاق گردد، که در دست اطفال افتیده و بوی دستان ایشان را گرفته باشد. احیاناً اگر چنین موجود مظلومی دوباره راه به دامان مادر خود هم پیدا کند، به خاطر گرفتن بوی دست اطفال و زائل شدن بوی اصلی خودش، مورد التفات مادر قرار نگرفته و تلف می‌گردد.

دیوان غزلیات حافظ هم حکم چنین کتاب مظلوم و "دست لوت شده" ای را بخود گرفته است، که اگر حافظ سر از گور بالا کند، دیوان خود را باز نخواهد شناخت و لعنت به کار بد شیطان خواهد فرستاد.

۲ - قابل تذکر اینکه نوشته "علی دشتی" به تاریخ بیست و نهم مرداد ۱۳۳۶ رقم خورده است و چون چاپ کتاب در زمستان ۱۳۶۲ صورت گرفته، معلوم میشود که علی دشتی این مقاله را مستقل از چنین چاپی نوشته و ناشر آن را تیمناً بحیث مقدمه دیوان قرار داده است.